



پژوهش‌های مابعدالطبیعی، سال اول، شماره ۲
پاییز و زمستان ۱۳۹۹

بررسی تلقی کانت از دین و اخلاق با تکیه بر رساله «دین در محدوده عقل تنها»^۱

مرضیه محمدپور

دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه؛ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

محمد رعایت جهرمی

استادیار گروه فلسفه؛ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

چکیده

کانت در کتاب *دین در محدوده عقل تنها*، بر مبنای زمینه‌های تربیتی پیستی و تاکید بر دوگانگی طبیعت انسان به لحاظ خیر و شر، در متن مسیحیت به تشریح تلقی خود از دین می‌پردازد. وی با استناد به ذات خیر انسان در آغاز خلقت، او را بر حسب استعدادش موجودی خیر و بر حسب ذات محسوس و ملموس‌اش موجودی شرور معرفی می‌کند که پس از کشاکش میان دو اصل خیر و شر، نهایتاً به غلبه خیر و برقراری حکومت خداوند بر زمین منجر می‌شود. می‌توان گفت که نظام دینی او در جهت اصلاح انسان و مکمل نظام اخلاقی اوست؛ چراکه معتقد است در نهایت، رود خروشان اراده‌های نیک باید به هم بیوندند و جامعه مشترک المنافع اخلاقی را شکل دهند و سرانجام، فضل الهی تضمین‌کننده این جامعه است. کانت تلاش می‌کند تا

^۱. تاریخ دریافت: ۹۹/۱۰/۲۲، تاریخ تایید علمی: ۹۹/۱۲/۲۷.

حقیقت کتاب مقدس را بر مبنای مضامینی که کاملاً جدا از سنت تاریخی لحاظ می‌کند، روشن نماید. وی در این جهت، از اخلاق، مسیحیت، کلیسا و کتاب مقدس به‌عنوان یک نمونه و الگوی اولیه و وسیله‌ای برای آنچه دین اخلاقی ناب می‌نامد بهره می‌جوید تا از رهگذر دستیابی به آن در اقدامی ناموجه، دین تاریخی را حذف نماید. اما دیدگاه او تقلیل‌گرایانه می‌نماید چرا که ابعاد شریعتی، کلامی، مناسکی را در بعد اخلاقی محدود می‌کند و ما با نوعی فروگاهی دین به اخلاق از سوی او مواجه‌ایم. اندیشه کانت را می‌توان نمونه‌ای از تاکید بر خودبنیادی انسان دانست که انتقادهای زیادی بر آن وارد است.

واژگان کلیدی: اخلاق، خیر، شر، دین اخلاقی.

۱. مقدمه

کانت در نقد اول و تمهیدات دیدگاه معرفت‌شناسانه خود را ارائه می‌کند و به دنبال محدود کردن عقل نظری است تا به زعم خویش جایی برای ایمان باز کرده باشد. در همین جهت، دیدگاه سلبی خود را عرضه نموده و مفاهیمی چون خدا، نفس و اراده را در حوزه عقل نظری غیرقابل اثبات می‌داند. اما در نقد دوم با گرایش به سمت اخلاق و اولویت‌بخشی به آن، دیدگاه ایجابی خود را عرضه نموده و دین را تابع آن قرار می‌دهد. کانت در عقل عملی، قواعد رفتار را دارای سه ویژگی می‌داند: اول اینکه به موجب آن باید قواعد رفتار به گونه‌ای برگزیده شوند که گویی در نظر است قوانین عام طبیعت باشند، دوم اینکه دارای ماده‌ای هستند که غایت خوانده می‌شود و از آنجا که ذات خردمند غایتی مستقل است، باید غایات مشروط را تحدید و مقید کند؛ و سوم اینکه باید با قلمرو ممکن غایات و قلمرو طبیعت از رهگذر قوانینی که وضع می‌کنند، هماهنگی داشته باشد. کانت قسم سوم را اصل "خودبنیادی" (Autonomy) می‌نامد و آن را در برابر نظرات دیگر در باب اراده قرار می‌دهد و نام «دگربنیادی» (Heteronomy) بر آنها می‌نهد. کانت

بررسی تلقی کانت از دین و اخلاق... / مرضیه محمدپور؛ محمد رعایت چهرمی ۱۸۱

از این اندیشه که هر ذات خردمند باید از رهگذر قواعد رفتارش، قوانین عام وضع کند تا بتواند درباره خود و کارهای خود داوری کند، به اندیشه دیگری دست می‌یابد که در فلسفه اخلاق او جنبه محوری و بنیادین دارد و آن اندیشه قلمرو غایات (Kingdom of Ends) است. به اعتقاد او اصول خردمندانه برخاسته از اصل کمال (Perfection) یا بر بنیاد مفهوم خردمندانه کمال به مثابه معلول ممکن، قرار دارد و یا بر پایه کمال مستقل به مثابه علت تعیین کننده نیت و خواست، همانند اراده خداوند. کانت در اینجا مفهوم هستی‌شناسانه کمال را به مفهوم خداشناسانه کمال ترجیح می‌دهد که محل تامل است؛ زیرا به زعم او سوای آنچه از مفاهیم خودمان استنتاج می‌کنیم، که مهم‌ترین آن‌ها اخلاق است، ما هیچ‌گونه تصویری از اراده الهی نداریم.

ایمان به هستی خدا نیز یک اصل عقل عملی محض است. در تبیین هستی خداوند، کانت به مفهوم «سعادت» بازمی‌گردد. او می‌داند که انسان علت طبیعت نیست، پس قادر نخواهد بود برای نیل به سعادت، طبیعت را با اصول کردار خویش هم‌آوا سازد. بنابراین نیازمند یک هستی متمایز از طبیعت هستیم. لذا برترین خیر، با فرض هستی برترین وجود، ممکن می‌گردد. پس پذیرفتن هستی خداوند از نظر اخلاقی ضروری می‌گردد. از آن‌رو که امکان برترین کردار اخلاقی بر بنیاد اعتقاد به برترین وجود قرار دارد، می‌توان چنین اعتقادی را ایمان نامید. بدین گونه، قوانین اخلاقی راه انسان را به سوی دین می‌گشاید. کانت در آغاز کتاب دین در محدوده عقل تنها از نسبت میان اخلاق و دین سخن می‌گوید و آشکارا این نکته را به میان می‌آورد که اخلاق به هیچ نحوی، نه به لحاظ عینی و نه ذهنی، حاجتی به دین ندارد و بر پایه عقل عملی محض از خودکفایی برخوردار است. با این حال او میان دین و اخلاق، پیوستگی می‌بیند. به اعتقاد او اخلاق مقدم بر دین است و دین، درونی و باطنی است. چنین دینی پیوندی میان انسان‌ها و خداوند پدید می‌آورد که پیراسته از ریا و جزمیت است. وی دین را دو گونه می‌داند، یکی ناب و دیگری تاریخی، و

از نظر او تنها مذهب ناب است که بر شالوده عقل، یک نهاد دینی جهانی برپا می‌سازد. او در همین کتاب مذهب کلیسایی را مرحله‌ای گذرا می‌داند که باید از آن عبور کرد و به دین کلی عقل و دولت الهی اخلاق نایل گردید؛ چون بر آن است که ملکوت خداوند در درون ماست. در نوشتار حاضر به این مسائل پرداخته خواهد شد: شاخصه‌های دین و اخلاق نزد کانت، نسبت میان مفاهیم دینی و اخلاقی در رساله دین در محدوده عقل تنها و اینکه در این رساله جامعه مشترک المنافع اخلاقی و دین عقلانی جهانی در نسبت با دین تاریخی و ایمان کلیسایی چگونه تعریف می‌شود.

۲. بازخوانی طبیعت انسان و اصول خیر و شر

در روند آثار کانت مشاهده می‌کنیم که، ابتدا حدود و ثغور عقل بررسی می‌شود و سنجش همه امور بر معیار عقل صورت می‌گیرد و فاعل شناسا صورت‌بخش عالم پدیدار می‌شود. در فلسفه عملی نیز این جهت فکری ادامه می‌یابد. او در کتاب دین در محدوده عقل تنها ابتدا به دنبال بررسی معرفت به اصل خیر یا بنیاد شر در طبیعت انسان است. کانت در نقد دوم، با گرایش به سمت اخلاق و اولویت‌بخشی به آن، دیدگاه ایجابی خود را عرضه نموده و دین را تابع آن قرار می‌دهد. اصل مبنایی اخلاق از نظر کانت، نمی‌تواند به چیزی جز عقل محض وابسته باشد. به عقیده وی اخلاق باید عینیت داشته باشد یعنی اجماع میان کلیت و ضرورت. پاسخ پیشینی دادن به مشکلات و مسائل اخلاقی قبل از وقوع آن‌ها و تعیین درستی و نادرستی اعمال، قبل از تجربه آن‌ها، نیز می‌تواند، دیگر جنبه متفاوت نظریه اخلاقی او شمرده شود.

محور اصلی آثار کانت بر گرد انسان و توانایی‌های او می‌گردد و تمرکز اساسی وی بر معرفت نسبت به کارکردهای انسان قرار گرفته است. وی سرآغاز پرداختن به دین را بررسی خیر یا شر بودن طبیعت انسان قرار می‌دهد. به تعداد مکاتب اخلاقی متنوعی که در طول تاریخ فکری بشر

بررسی تلقی کانت از دین و اخلاق... / مرضیه محمدپور؛ محمد رعایت جبرمی ۱۸۳

به وجود آمده است، آراء و دیدگاه‌های مختلف درباره مفهوم خوب و بد وجود دارد و یکی از عمده‌ترین علل پیدایش مکاتب، تلقی متفاوت از مفهوم خوب و بد بوده است. «مفاهیم اخلاقی نظیر خیر و شر، پسند و ناپسند، فضیلت و رذیلت و امثال این مفاهیم هرچند در نگاه ابتدایی، واضح به نظر می‌آیند، دقت و تأمل در آن‌ها نشانگر ابهام و اختلاف نظر فراوان در این واژگان است.» (فناپی، ۱۳۸۶: ۱۵۵) کانت با بررسی مسأله مهم و دیرینه شر آغاز می‌کند، مسأله‌ای که با طبیعت انسان مرتبط است. بر اساس برداشت پالمکوئیست (Stephen Palmquist)، از شارحان برجسته کانت در حوزه فلسفه دین؛ کانت از اصطلاح عمومی بشر (Man) استفاده می‌کند که به کل نژاد (The entire race) بشری اشاره دارد. مک کارتی (Vincent McCarthy) یک اختلاف نظر غیرقابل حل در مورد عقل‌گرایی مورد نظر کانت و انسان‌شناسی پیئتیسم او می‌یابد. عصر روشنگری، درک ساده خوش‌بینانه‌ای را نسبت به توانایی بشر برای دستیابی به آرمان‌های اخلاقی نمایان می‌سازد در حالی که پیئتیسم، نوعی درک غم‌انگیز از تباهی بشر و محدودیت توانایی او در تجدد اخلاقی ارائه می‌دهد و کانت در کتاب خود شرارت بنیادین را مطرح می‌کند: «کسانی که شر بنیادین را می‌شناختند، آن را به‌عنوان ضربه‌ای فلج‌کننده به امید انسان در راه تکامل اخلاقی قلمداد می‌کردند. در حالی که رویکرد شدیداً عقلی کانت و همانندی آن با اعتقاد به شر بنیادین پیئتیست‌ها به‌عنوان نقطه آغازین اقدام جسورانه‌ای قرار گرفت که هر دو موجب پیشرفت اخلاقی انسان و بازسازی بنیادین دین مسیحیت در راستای انقلاب کوپرنیکی گشت» (Firestone & Jacobs, 2008, p 14).

کانت مشکل اصلی فاعل اخلاقی را شناختن خیر و شر اعمال نمی‌داند؛ بلکه مشکل اصلی را به این جنبه برمی‌گرداند که انسان نمی‌تواند بر اساس شناخت صحیح خود از تکلیف خویشتن عمل کند. بنابراین از نظر او نقش اصلی نظریه فلسفی اخلاق، حل مشکلات نظری فیلسوفان است، نه

هدایت عمل از طریق روشن‌سازی مشکلات عملی فاعل اخلاقی. به اعتقاد کانت اخلاق یومیه، همانند فیزیک نیوتونی، بیشتر از آنکه دست‌خوش مشکلات درونی باشد، گرفتار فقدان مبانی فلسفی کافی و انتقادات شکاکانه دیدگاه‌های نظری است. «وی در نقد اول و تمهیدات که دیدگاه معرفت‌شناسانه خود را ارائه می‌کند، به‌دنبال محدود کردن عقل نظری است؛ تا به زعم خویش جایی برای ایمان باز کرده باشد. در همین جهت، دیدگاه سلبی خود را عرضه نموده و مفاهیمی چون خدا، نفس و اراده را غیرقابل اثبات در حوزه عقل نظری می‌داند. در آنچه که ما نمی‌توانیم دانش علمی داشته باشیم، کانت خود را متعهد می‌داند که بگوییم ما نمی‌توانیم به‌طور معناداری درباره آن صحبت کنیم. اما زندگی انسان فراتر از علم است. اخلاق، آزادی، خدا و دین، ممکن است خارج از حوزه علم باشد و ما هنوز می‌توانیم (و شاید باید) در مورد آن‌ها صحبت کنیم. ما نمی‌توانیم دانشی علمی از چنین چیزهایی داشته باشیم اما هنوز هم می‌توانیم در مورد آن‌ها بیاندیشیم. آنچه خارج از محدوده نظری یا علمی است، ممکن است هنوز با عقل عملی ما دست‌یافتنی باشد. بنابراین پروژه نقد عقل محض مجالی است برای شناخته شدن امکان اخلاقی و دینی. هر چند خارج از محدوده عقل نظری قرار داشته باشد» (Anderson & Bell, 2010, p 12). اما «گناه، واژه‌ای است که کانت از آن برای نشان دادن نوعی شر در وجود انسان استفاده می‌کند. امری که توسط قانون‌گذار الهی قانون اخلاقی به رسمیت شناخته شده است و می‌تواند به عمق قلب ما نفوذ کند. او ضعف قلب را این‌گونه توصیف می‌کند که انفعال ما نسبت به تمایلات است و این ضعف اراده نشان‌دهنده فقدان قدرت کافی و تعهد کامل به اصول اخلاقی است» (Davidovich, 1994, p 2).

«از نظر کانت همه انسان‌ها با استعداد شروع می‌کنند. اگر این استعدادها تنها عنصر اصلی طبیعت انسانی بود، پس هیچ‌کس نمی‌توانست اطاعت از قانون اخلاقی را ستایش کند، چرا که هیچ‌گونه

واقعی دیگری وجود نخواهد داشت و اراده‌ واقعاً آزاد نخواهد بود. ... پس باید زمینه‌ای طبیعی در جهت تمایل به شر در انسان وجود داشته باشد» (Palmquist, 2000: 156-157). پس کانت اصل شرارت را به طبیعت انسان نسبت می‌دهد. از نظر وی شرارت از لوازم اختیار است؛ یعنی تا عامل انحرافی در مسیر انجام فعل نباشد، انتخاب آزاد و اختیار انسان معنا نمی‌یابد. منظور از طبیعت، زمینه‌ی درون‌ذهنی کاربرد اختیار است که شخصیت انسانی نیز بر همین اساس شکل می‌گیرد. انسان از قانون اخلاقی به‌عنوان تنها انگیزه‌ رفتار درست آگاهی دارد. اما با این حال گاهی آن را نادیده می‌گیرد و برخلاف آن عمل می‌کند. طبق این تفسیر شر به‌نحو درون‌ذهنی به همه افراد حتی به بهترین انسان‌ها نسبت داده می‌شود. پس شر بنیادین برای کانت موضوعیت دارد و به‌طور کلی هر فرد تمایل دارد که به نحو آزادانه‌ای به شرارت پردازد. البته مقصود کانت از شر بنیادین و گناه نخستین هر فرد، سوء استفاده از آزادی و اختیار شخصی است که خودگرایی را فراتر از قانون اخلاقی قرار می‌دهد.

۳. انسان‌شناسی کانت و اصل خیر

«در مقام نقادی باید گفت که استدلال کانت مشکلاتی جدی دارد. او نه تنها شر را به انسان‌ها نسبت می‌دهد، بلکه شر را نهفته در طبیعت آن‌ها می‌داند. حال اگر وصول به فضیلت، ناممکن باشد، این ضربه‌ی جدی کانت به اخلاقیات است. اما چگونه کانت طبیعت شر انسان را با تعهد برای امکان عمل اخلاقی آشتی می‌دهد؟ او این مسأله را با تفسیر استعلایی خود از آزادی حل می‌کند. وی در فلسفه‌ی عملی خود نشان می‌دهد که انسان، فی‌نفسه از آزادی برخوردار است. نکته‌ی کانت این است که آزادی‌های انسانی بر پایه‌ی اساسی‌ترین ادعاهای تجربی درباره‌ی طبیعت بشری استوار است و در رساله‌ی دین در محدوده‌ی عقل تنها، او با اشاره به شرارت بنیادین، این نکته را بارها تکرار می‌کند» (Anderson & Muchnik, 2010, p 49-50). «در این زمین خاکی تنها پیشرفت و

تکامل وجود دارد. به این ترتیب خیر بودن و سعادت‌مندی در این جهان اموری نیستند که در اختیار داشته باشیم. آن‌ها در مسیر تکامل ظاهر می‌شوند. بنابراین در این جهان شر می‌تواند به-عنوان نقصان در پیشرفت بشر به سمت خیر ملاحظه شود.... استعدادی که خداوند در انسان قرار داده است و باید توسط انسان ساخته شود. اما از آن‌جا که به‌طور هم‌زمان دارای غرایز زیادی است که متعلق به حیوانیت است و از آن‌جایی که او باید آن‌ها را داشته باشد، اگر هم‌چنان انسان باشد، قدرت غرایزش او را تحریک می‌کند و خود را به سمت آن‌ها رها می‌کند. بدین صورت است که شر سربرمی‌آورد و انسان به جای آنکه به استفاده از عقلش شروع کند به حماقت می‌افتد. ... بنابراین شر اجتناب‌ناپذیر است» (Kant, 1978, p 117).

پالمکوئیست ادعا می‌کند که پاسخ کانت به خیر یا شر بودن اصل انسان یک جواب دوسویه است. یعنی زمانی که به صورت بالقوه به انسان اشاره می‌کنیم، ما باید طبیعت انسان را در اصل خیر ببینیم. ولی از سوی دیگر شر بنیادین در طبیعت انسان وجود ندارد که در کل، کانت آن را توضیح نمی‌دهد. پالمکوئیست دو راه حل ارائه می‌دهد: ۱. مهم نیست چقدر خوب باشیم، چون خوب بودن ما آنقدر کافی نیست تا خدا را شکر کنیم. ۲. کانت در بخش دوم، فیض الهی را شرط لازم برای تبدیل شدن به انسان خوب می‌داند و فیض باعث یکپارچگی اخلاقیات می‌شود. پس اخلاقی برتر وجود دارد که به ضعف اخلاقی ما کمک می‌کند. در نتیجه ایمان عملی را مؤثر می‌سازد چرا که خداوند، ایده‌آل کمال اخلاقی است که در هر فرد به عنوان یک صورت ازلی (Archetype) وجود دارد» (Firestone & Jacobs, 2008, p 25) «از سویی کانت دو وظیفه درباره کمال خویشتن بیان می‌کند: ۱. انسان مکلف است خود را پیوسته از مرحله طبیعی و حیوانی به مرتبه انسانی اعتلا بخشد که مقامی شایسته طرح غایات انسانی است؛ با علم آموزی جهالت خویش را برطرف سازد و خطاهای خود را اصلاح کند. وصول به این غایت در صورتی

عملی است که تنها عقل عملی انسان به او فرمان دهد. ۲. پرورش اراده خود تا مرز خالص ترین و بالاترین فضیلت، یعنی تا جایی که انجام وظایف ناشی از صرف انگیزه قانون مداری و وظیفه شناسی باشد» (اترک، ۱۳۹۲، ص ۲۱۲).

در مجموع، انسان مسئول شأن اخلاقی خویش است و مسئولیت سقوط اخلاقی خود را بر عهده دارد و با تلاش خود در جهت اصل خیر می تواند به رحمت الهی امیدوار گردد. پس همه امور به تلاش انسان بستگی دارد، در نتیجه دینی که کانت به طرح آن می پردازد عنصر اصلی آن را کوشش در جهت هم راستا کردن انگیزه فعل با قانون اخلاقی و ادای تکلیف قرار می دهد. به همین دلیل است که کانت از بررسی خیر و شر در طبیعت انسان آغاز می نماید. نقطه شروع واقعی سیستم کانت (اعتقاد به تمایل اولیه به خیر در طبیعت انسانی) است و از آن جا که آزادی از ابتدای نظام اخلاقی او نمود دارد؛ خیر و شر در طبیعت انسان نیز در آغاز نظریه دینی کانت جلوه گر می شود و همین دوگانگی او را به سمت دین می کشاند. «کانت مسئولیت کامل خطا کاری های انسانی را بر عهده خود او می داند. بنابراین او قطعاً از اندیشه ارتدوکس مسیحی به عنوان فیض الهی حمایت نمی کند و به نظر می رسد که در دیدگاه او هیچ انسانی شرور مطلق نیست. با این وجود ما می توانیم از امری بسیار مثبت درباره فلسفه دین کانت بگوییم. از جمله بحث در مورد گناه و مسئولیت انسانی حتی قبل از آنکه خداوند به عنوان بالاترین خیر شناخته شود» (Anderson & Bell, 2010, p 63-64). «به نظر کانت برای هستی اخلاقی و نیز برای ایمانم لازم است بدانم که من چه را می شناسم و چگونه می شناسم. من آنچه را هست به وسیله آنچه انجام می دهم می شناسم» (یاسپرس، ۱۳۷۲، ص ۲۰۴).

کانت از واژه فضیلت بهره می جوید که به معنای شجاعت و دلیری است و دال بر وجود یک دشمن در درون است؛ بدین معنا که گویی تمایل به شر در طبیعت انسان وجود دارد و فرد با

کنار زدن آن و روی آوردن به فعل خیر شجاعت خود را نشان می‌دهد. از این‌رو آن واژه را دارای شرافت می‌داند که مانند سایر واژگان اصل معنای آن مخدوش نشده و از بین نرفته و با دروغ و اغراق‌گویی به کار نرفته است. او واژه رخوت را در تقابل با آن واژه می‌داند که به معنای جبن و زبونی است که با انتظار کمک و مساعدت از خارج همراه است و قوای انسان را به تعطیلی و توقف می‌کشاند و اتفاقاً شایستگی کمک دیگران را از انسان سلب می‌کند. وی معتقد است که در دین و اخلاق به شدت از این واژه سوء استفاده شده است. همچنین کانت معتقد است که روایان خطرناک‌ترین دشمن اصلی خود را نشناختند، چرا که این یک دشمن نامرئی است و پس پرده عقل پنهان می‌شود. او از این قضیه بسیار شاکی است که آنان شرارت را در تقابل با حکمت قرار نداده‌اند که به معنی مقابله با نوعی فریب خوردن از تمایلات در نتیجه بی‌احتیاطی است و سنگ بنای تمام اصول فاسد کننده نفس را تشکیل می‌دهد و در عوض از واژه حماقت در برابر آن بهره جستند. در صورتی که شر واقعی زمانی است که تمایلات، انسان را تحریک کند و او به مقابله با آن نپردازد.

کانت معتقد بود که تمایلات طبیعی به خودی خود شر نیستند، بلکه خیراند و تصمیم بر نابودی آن‌ها امری عبث و زیان‌آور است. به نظر وی این تمایلات را تنها باید مهار کرد و در جهت سعادت انسان سامان داد و این ساماندهی نیز کار عقلی است که بصیرت، و عقلی که این سامان را وارد عمل می‌کند حکمت نام می‌گیرد. اما مخالفت با قانون اخلاقی است که فی‌نفسه شر است و دشمنی غیر قابل رؤیت؛ که خود را در سایه عقل پنهان می‌کند و به همین خاطر بسیار خطرناک است. «کانت این مبنا را از سخن یکی از حواریون به نام آپوستل اقتباس می‌کند که از این قرار است: ما نباید با گوشت و خون (با تمایلات نفسانی) بلکه باید با ملوک و قدرتمندان (ارواح شریر) بجنگیم» (کانت، ۱۳۹۱، ص ۹۸).

۴. فضیلت و شر

«کانت با این که مبنای فضیلت، سعادت قرار گیرد و سعادت نیز غایت زندگی تلقی گردد مخالفت می‌ورزد، چرا که از این منظر، فضیلت دستخوش نسبیّت می‌شود؛ از آن جا که فرد باید خودش را با شرایط وفق دهد و این موجب سلطهٔ عواطف بر عقل می‌شود و فراهم آمدن اسباب خوشی برای فرد، غایت آن می‌گردد. در صورتی که غایت افعال اخلاقی از نظر کانت کمال^۱ فاعل باید باشد و تکلیف به سعادت رسیدن را اخلاق فضیلت محور روشن می‌کند. ... البته باید توجه داشت که آن نوع از دستورهای اخلاقی مطلق‌اند که ناشی از حقوق انسان‌ها باشند و دستورهای اخلاقی برآمده از فضیلت مشروط‌اند» (حاجتی شورکی، ۱۳۹۳، ص ۳۳). «کانت از مفهوم فضیلت برای تکمیل ضعف اخلاقی استفاده نمی‌کند. برعکس، مفهوم فضیلت، مسئولیت اخلاقی و مسئولیت پذیری ما را برجسته می‌کند. همه این باورها، منعکس کننده این باورند که طبیعت مان، تولد دوبارهٔ اخلاق ما را ممکن می‌سازد که کانت آن را (فضل و رحمت) می‌نامد» (Davidovich, 1994, p 5). «دوریس (Doris) و گیلبرت هرمن (Gilbert) از روان‌شناسان اجتماعی به بررسی شخصیت بر مبنای فضیلت اخلاقی پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که رفتارهای انسان بر اساس موقعیت، مشخص می‌شوند و نه شخصیت. آن‌ها نشان دادند که اغلب عوامل وضعی، پیش‌بینی کننده رفتارهای انسان‌هاست و نه عوامل فردی؛ و به‌طور کلی مردم نوعاً فاقد شخصیت هستند. از نظر ایشان اخلاق فضیلت محور غلط است. اما کانت شخصیت خیر را با ارادهٔ خیر

۱. آنچه که کانت آن را کمال معرفی می‌کند معنای کیفی آن مد نظر است که در مورد یک امر می‌تواند متعدّد باشد و باید در چیزی نهاده شود که بتواند اثر اعمال انسان باشد و نه یک موهبت الهی. او کمال را در دو مورد خلاصه می‌کند؛ یکی پرورش قوهٔ فاهمه و دیگری پرورش اراده تا مرز خالص‌ترین خصلت فضیلت (کانت، ۱۳۸۸، ص ۴۱).

مشخص می‌کند. از نظر وی مهم‌ترین بخش شخصیت این است که انسان اراده ثابت دارد و بر اساس آن عمل می‌کند. پس تمرکز کانت بر اصول اخلاقی محض صرفاً برای وضوح فلسفی نیست، بلکه برای روشن کردن قانون قاطع اخلاقی به منظور الهام بخشیدن به بزرگ‌ترین رؤیای مقدس، یعنی تبدیل شدن به یک فرد خوب است. کانت اخلاقیات را براساس حقایق تجربی تأیید نمی‌کند. چرا که فلسفه اخلاقی او که پیشینی و صرفاً هنجاری است؛ از انسان‌شناسی اخلاقی متمایز است که طبیعت تجربی را در نظر می‌گیرد. وی اخلاق را کلی می‌داند و وجود اراده‌های خیر را دلیل بر فرض استثنا قرار نمی‌دهد. او شدیداً از اخلاق‌مداری دفاع می‌کند و هرگونه حد وسط میان خیر و شر را انکار می‌نماید» (Anderson & Muchnik, 2010, p 48). «کانت در فلسفه اخلاق خود بر وجود اراده خیر و تکلیف، تمایل و قانون به‌طور فی‌نفسه در انسان تأکید فراوان دارد. او درباره وجود اراده خیر در انسان می‌گوید: محال است در عالم یا در خارج از عالم چیزی را، بدون قید و شرط، جز اراده نیک، خیر نامید؛ یعنی در نظر او اراده نیک، یگانه خیر مطلق و بدون قید و شرط است که در وجود آدمی به‌طور پیشینی قرار داده شده است تا آن‌جا که اراده نیک در نهاد انسان در هیچ وضعی ممکن نیست بد یا شر باشد و لذا خیر مطلق و بدون قید و شرط است. بنابراین، می‌توان گفت: در دید کانت مفهوم خیر، مفهوم اراده‌ای است که همیشه و ذاتاً، یعنی به واسطه ارزش ذاتی خود خیر، است؛ نه از لحاظ غایتی که به وجود می‌آورد» (قربانی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۸). نظر کانت مبنی بر اراده خیر انسان درجایی دیگر از این قرار است که انسان برای خوب شدن باید به آرمان کمال اخلاقی ارتقاء یابد. آرمانی که هرچند معنای آن در عقل قانون‌گذار است، ولی واقعیت برون ذهنی آن در نفس الامر است و ضرورت واقعی آن اجتناب‌ناپذیر. پس برای ارتقاء هم باید به لحاظ بیرونی تلاش کند و هم به لحاظ درونی امیدوار به تحقق این آرمان اخلاقی باشد. «او با در نظر گرفتن دو مفهوم سعادت و فضیلت، لزوم

وجود جهان دیگر، بقای نفس انسانی و لزوم ضمانت آن را از طرف خدا بیان می‌کند و هرچند این ضمانت از جانب خداست، اما محتوای امر اخلاقی بر عهده خود انسان است و انسان، محور، ملاک، اصل، بنیاد و غایت اخلاق است و این انسانی کردن اخلاق همان تقدس‌زدایی و تنزل آن در حد عقل انسانی است. خود اوست که نه تنها از قانون اخلاق تبعیت می‌کند بلکه آن را وضع می‌نماید و از آن‌جا که برای تأمین سعادت و فضیلت اخلاقی انسان تعیین می‌شود در نتیجه عوامل رازورزانه و تقدس‌گرایانه یا بسیار کم‌رنگ گشته‌اند و یا از میان برداشته شده‌اند» (همان، ص ۱۶۰). «بنابراین، اخلاق کانت در اصول و غایت، یک اخلاق خودبنیاد است که بنیاد اخلاق در خود انسان اخلاقی و غایت آن هم در خود انسان قرار دارد تا آن‌جا که کانت خود مختاری اراده را اصل اعلای اخلاق و یگانه اصل همه قوانین اخلاقی و تکالیف متناظر آن‌ها می‌داند» (همان، ص ۱۵۹)، برای آنکه عقل بتواند قوانینی (مطلق) عرضه کند، تنها لازم است خودش را مفروض بگیرد. زیرا قواعد، فقط در صورتی اعتبار عینی و کلی دارند که فارغ از هرگونه شرایط ذهنی، امکانی که سبب امتیاز یک موجود عاقل از وجود عاقل دیگر می‌شود، برقرار باشند.

۵. خروج از وضعیت طبیعی در جهت وصول به جامعه مشترک المنافع اخلاقی

از مطالب پیشین چنین برمی‌آید که به باور کانت انسان همواره باید برای حفظ آزادی خود تلاش نماید و همه قوای خود را به کار اندازد تا از این وضعیت خطرناک خلاص شود. در این بین انسان دارای نیازی اندک و فی‌نفسه قانع است و ظرفیت روحی او برای برآوردن خواسته‌هایش راحت و معتدل. اما در اجتماع، زمانی که مورد هجوم حسد و ورزیدی، طمع کاری، جاه‌طلبی و تمایلات خصمانه قرار می‌گیرد، روح قانع انسانی به فساد می‌گراید. حال اگر نتوان مانع شرور شد؛ خیر حاکم نمی‌شود. پس پیروزی اصل خیر پیش‌روی جامعه‌ای است که زیستی همراه با قوانین فضیلت‌محور دارند. قوانین ملی، خانوادگی و عقل قانون‌گذار اخلاقی، شاخص فضیلت و عامل

وحدت‌بخش کل افراد طالب خیر است و هدایت آن از طریق وظیفه و تکلیف در اجتماع صورت می‌پذیرد. سپس کانت به وضعیت‌های چهارگانه جامعه در حالات طبیعی و سیاسی می‌پردازد: الف) حقوقی-مدنی (Juridico-Civil (Political)) (سیاسی): جامعه مشترک المنافع سیاسی تحت قوانین الزام آور.

ب) اخلاقی - مدنی (Ethico-Civil): جامعه مشترک المنافع اخلاقی تحت قوانین فضیلت‌محور.

ج) حقوقی - طبیعی (Juridico-Natural): وضعیت جنگی هر فرد علیه دیگری.

د) اخلاقی - طبیعی (Ethico-Natural): وضعیت نزاع فضیلت اخلاقی با شر در وجود هر فرد.

وی وضع طبیعی را مقابل وضع مدنی و وضع حقوقی را در برابر وضع اخلاقی می‌داند و جامعه هدف خود را وضعیت (ب) یعنی همان جامعه مشترک المنافع اخلاقی تحت قوانین فضیلت‌محور قرار می‌دهد. او آزادی برآمده از جامعه اخلاقی را ویژگی ذاتی آن می‌خواند و در اصل اجبار پرداختن به اخلاق را مفهومی خودمتناقض قلمداد می‌کند و در عبارتی اذعان می‌کند که: «وای بر قانون‌گذاری که بخواهد قانونی را که بر اساس غایت اخلاقی بنا شده است با توسل به زور اجرا کند! زیرا از این طریق نه فقط مستقیماً خلاف اخلاق عمل خواهد کرد بلکه سیاست خود را نیز مخدوش و بی‌اعتبار خواهد ساخت» (کانت، ۱۳۹۱، ص ۱۴۱). علاوه بر این‌ها از آن‌جا که تکالیف فضیلت به نوع انسانیت مربوط می‌شود؛ کانت مفهوم یک جامعه مشترک المنافع اخلاقی را آرمان کل انسانیت می‌داند و از این لحاظ نیز آن را از جامعه مشترک المنافع سیاسی متمایز می‌نماید و فاصله جامعه‌ای را که به منظور سیاسی با هم متحد شده‌اند تا رسیدن به جامعه‌ای اخلاقی زیاد می‌داند. به این صورت که اولاً اعضای متحد در چنین جامعه‌ای خود قانون‌گذاراند. دوم اینکه بر اساس قوانین عمومی، آزادی هر فرد بستگی به این دارد که با آزادی سایر افراد سازگار باشد. سوم اینکه این جامعه کاری به شأن اخلاقی مردم ندارد و تنها شأن حقوقی اعمال

بررسی تلقی کانت از دین و اخلاق... / مرضیه محمدپور؛ محمد رعایت جهرمی ۱۹۳

مردم را که ملموس است، سامان می‌بخشد. در نتیجه اراده عمومی یک الزام خارجی قانونی برقرار می‌کند و در اینجا وجود مفهوم اجبار نمایان می‌گردد. کانت در ادامه، گزارشی تاریخی از استقرار تدریجی حاکمیت اصل خیر بر زمین ارائه نموده و ضمن اشاره به آیین یهود و مسیحیت، کیفیت غلبه اصل خیر بر شر و برقراری حکومت خداوند در زمین را تشریح می‌نماید. «کانت در پاسخ به پرسش (روشنگری چیست؟) می‌نویسد: روشنگری به درآمدن انسان است از نابالغی که خود، گناه آن را بر دوش دارد. نابالغی، در ناتوانی در به کارگیری فهم خویش است، بدون راهنمایی دیگری. اگر علت این نابالغی، نبود فهم نباشد، بلکه نبود اراده و دلیری در به کار بردن آن بدون راهنمایی دیگری باشد، گناه آن به گردن خود انسان است. بنابراین، شعار روشنگری این است: دلیر باش در به کار بستن فهم خویش» (محمودی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۳).

پس کانت در قالبی جامعه‌شناسانه به بررسی خلق و خوی آدمی می‌پردازد و برای او از جنبه‌هایی استفاده می‌کند که از پایه، خیر شمرده می‌شوند. اما هنگامی که همین انسان به جامعه روی می‌آورد، تمام صفات خیر انسانی همانند تیغی دو لبه عمل می‌کند و به‌طور آهسته منجر به فروریختن خصلت اخلاقی فرد می‌شود. پس از اساس انسان باید به صورت انفرادی مبارزه با خیر را شروع نماید تا در هنگام ورود به اجتماع مغلوب شرور نگردد و بدین نحو به کمک آحاد مردم است که جامعه به سعادت نائل خواهد آمد. جامعه‌ای که مردم آن جامعه بر اساس شاخصه فضیلت و پیروی از قوانین اخلاقی به انجام وظایف و تکالیف خویش بپردازند و همین امر موجب اتحاد آن‌ها را پدید آورد. در نتیجه از لحاظ کانت، سرنوشت جامعه بر عهده انتخاب اصل خیر و غلبه بر اصل شر است و این مسئولیت بر دوش تک تک افراد خواهد بود. از این رو جامعه‌ای که ساخته می‌شود به نحوه انتخاب مردم بستگی دارد. بدین نحو کانت به بررسی چهار نوع وضعیت اجتماعی می‌پردازد. کانت میان دو وضعیت طبیعی حقوقی و اخلاقی از یک طرف و

مدنی حقوقی و اخلاقی از سمت دیگر تمایز قائل شده و انسان را در حال گذر از وضعیت‌های طبیعی اخلاقی و حقوقی به مدنی اخلاقی و حقوقی ارزیابی می‌کند. حال، استقرار اصل خیر در دو وضعیت درونی و بیرونی تبیین می‌شود. جامعه مشترک المنافع اخلاقی نمود درونی یا درون ذهنی تحقق اصل خیر در قالب استقرار قانون‌گذار عام اخلاقی است در نیل به وضعیت مدنی اخلاقی. همان‌طور که هابز وضع طبیعی حقوقی انسان را وضعیت جنگی هر فرد در مقابل دیگری می‌پندارد، کانت نیز وضع طبیعی اخلاقی را حالت نزاع دائم خیر با اصل شر در وجود خود انسان و با افراد دیگر می‌داند. البته این نزاع در صورت فقدان یک اصل متحدکننده به پیروزی شر می‌انجامد، پس انسان ناگزیر باید از وضعیت طبیعی اخلاقی خارج شود. در اینجا است که مفهوم تکلیف انسان در قبال نوع خویش مطرح می‌گردد، چرا که هر فرد برای رشد خیر اجتماعی تعیین یافته است. اما تکامل اخلاقی انسان به نحو منفرد ممکن نیست و باید اتحادیه‌ای از افراد نیک‌خصلت برای وصول به خیر به وجود آید. به تشخیص عقل، این تکلیف مستلزم فرض قبلی یک موجود اخلاقی عالی است تا از طریق حاکمیت او، افراد پراکنده برای یک هدف واحد متحد شوند. این برخلاف جامعه مشترک المنافع حقوقی است که تنها شأن حقوقی اعمال مردم را سامان می‌دهد. در صورتی که جامعه مشترک المنافع اخلاقی به موجودی غیر از خود مردم به عنوان قانون‌گذار عمومی نیاز دارد، که تکالیف اخلاقی، ناشی از فرمان‌های او باشد، تا هر فرد بتواند به ارزش و نتیجه اعمال خود دست یابد، بدین مفهوم، خداوند حاکم جهان است و چنین جامعه‌ای که تحت فرمان الهی است یک امت الهی نام می‌گیرد. از نظر کانت این، تنها جامعه‌ای است که رو به سوی قوانین فضیلت دارد.

۶. جایگاه خداوند در دین اخلاقی ناب

«کانت عقیده دارد که خدا برترین خیر است و برترین خیر، خیری است که سعادت و فضیلت را به طور اکمل داراست، اراده او مقدس است. هم‌چنین خدا موجود عقلانی نامتناهی است که علم و قدرتی نامتناهی دارد. اگر او امر عقلی ما، که موجودات عقلانی متناهی هستیم، واجب الاتباع است... برای خدا نیز که موجود عقلانی نامتناهی است... او امر او از عقل نامتناهی برخاسته و در نتیجه، واجب الاتباع است. این امر چون از عقل ما برخاسته با خودمختاری ما منافاتی ندارد. به تعبیر دیگر، کانت در مورد خدا می‌گوید: چون تصور او از عقل خود ما نشأت گرفته، منافاتی با خودمختاری ندارد. بنابراین، تکلیف برای متدین شدن به این معنا، دیگر آیینی نیست» (محمد رضایی، ۱۳۷۹، ص ۲۷۸). پس کانت به خدایی می‌رسد که دارای صفات قانون‌گذار مقدس، خیرخواه و قاضی عادل است و سپس به بررسی این سه جنبه در رابطه با انسان می‌پردازد. «به معنای واقعی کلمه، مفهوم خدا باید مفهوم یک موجود فوق‌العاده عالی باشد و برای اهداف ایمان اخلاقی، موجودی دارای کمال اخلاقی» (Wood, 1978, P 27). در واقع خداوند از سه جنبه مورد پرستش و خدمت قرار می‌گیرد اما این نوع از الوهیت تنها از جهت عملی معنا دارد و قابل فهم است و از لحاظ نظری توصیف ذات خدا غیرممکن است. وی پرداختن به صفاتی به جز از این سه جنبه را افتادن در ورطه انسان‌نگاری می‌داند و آن را نکوهش می‌کند. هم‌چنین در نظر گرفتن این صفات را به عنوان ذات خداوند غیرقابل درک می‌خواند. «خداوند تنها فرمانروای جهان است. او به عنوان یک سلطان حکومت می‌کند و نه یک ستمگر، چرا که او می‌خواهد دستوراتش از روی عشق برآورده شود و نه از روی ترس برده‌وار. او نه از روی استبداد بلکه همانند یک پدر فرمان می‌دهد که چه چیز برای ما خوب است. حتی خداوند از ما می‌خواهد که عقل را در دستوراتش منعکس و آن‌ها را رعایت کنیم. زیرا او می‌خواهد که ما را شایسته سعادت

سازد و سپس در آن سهیم کند. اراده خدا از نوع خیرخواهی است و پایانش بهترین وجه است» (Kant, 2001, P440). در آخر اینکه در نظام کانتی، ایده خداوند تنها برای تکمیل نظام اخلاقی کانت به طور مسلم فرض گرفته می‌شود اما همچنانکه از مبانی او در نقد اول بر می‌آید وجود عینی او اثبات نمی‌گردد. دیگر اینکه «باور به نظارت فراگیر و بی‌واسطه الهی بر اعمال، افزودن بر انگیزش احساس اخلاقی نهفته آدمی به تقویت حضور خدا در صفحه آدمی می‌انجامد و ناگزیر تمایل وجودی وی را به خدا افزایش داده و مبانی ایمان را استوار خواهد کرد» (شریفی، ۱۳۸۹، ص ۶۳).

۷. جامعه مشترک المنافع اخلاقی

به عقیده کانت ما همواره تحت حملات شر قرار گرفته‌ایم و این یک وضعیت خطرناک است. انسان باید برای حفظ آزادی خود آماده تلاشی بزرگ شود و بزرگ‌ترین پاداش غلبه بر شر، وصول به آزادی، خلاصی از اسارت گناه و زیستی صادقانه است. به نظر می‌رسد که او با بهره‌گیری از وجود شرور و مبارزه دائمی خیر با آن به تاریخ، تحرکی بخشیده است که تا تحقق کامل جامعه مشترک المنافع اخلاقی ادامه دارد. وی انسان را فاعلی عاقل می‌داند که مسئول اعمال خویش است و نیازهای اندکی دارد که گنجایش روحی او برای برآورده کردن آنان مناسب است. انسان موجودی است فقیر و از تحقیر دیگران در هراس است و در ارتباط با سایر افراد، تمایلات خصمانه‌ای چون حسد، جاه‌طلبی و طمع، به روح فی‌نفسه قانع او حمله می‌کند. این تمایلات لزوماً شر نیستند، اما کافی است که انسان را احاطه کنند. همین باعث می‌شود که افراد، یکدیگر را به شرارت بکشانند و سرشت اخلاقی خود را فاسد کنند. پس اصل خیر حاکم نمی‌شود مگر با فضیلت و اخلاق، یعنی حکومت فضیلت، یعنی جامعه‌ای که افراد از طریق عقل به وظیفه و تکلیف خود عمل کنند و در اینجا است که عقل قانون‌گذار اخلاقی شاخص فضیلت

و عامل وحدت‌بخش کل افراد طالب خیر قرار می‌گیرد. به چنین جامعه‌ای جامعه مشترک المنافع اخلاقی گویند که آرمان کلّ انسانیت است. جامعه اخلاقی متشکل از افرادی است که معترف به ارزش یکدیگر و پشتیبان تلاش‌های اخلاقی یکدیگراند؛ و فضیلت، اصل اتحاد افراد آن قرار می‌گیرد. البته این خود متضمن فقدان اجبار است. شهروندان این جامعه، آزاد هستند که یا از لحاظ اخلاقی در وضعیت طبیعی باقی بمانند و یا وارد اتحاد اخلاقی شوند و این مفهوم فلسفی پیروی اصل خیر از طریق تأسیس حکومت خداوند در زمین است. باید توجه داشت که کانت قانون‌گذاری را که بخواهد قانون اخلاقی را بالاجبار به اجرا درآورد عملی خودمتناقض و خلاف اخلاق می‌داند. به اعتقاد کانت برخلاف جامعه مشترک المنافع حقوقی که تنها شأن حقوقی اعمال مردم را سامان می‌دهد، جامعه مشترک المنافع اخلاقی به موجودی غیر از خود مردم به عنوان قانون‌گذار عمومی نیاز دارد که تکالیف اخلاقی، ناشی از فرمان‌های او باشد، تا هر فرد بتواند به ارزش و نتیجه اعمال خود دست یابد، بدین مفهوم، خداوند حاکم جهان است و چنین جامعه‌ای، که تحت فرمان الهی قرار گرفته، یک امت الهی نام می‌گیرد و از نظر کانت تنها جامعه‌ای است که رو به سوی قوانین فضیلت دارد. پس تشکیل یک امت الهی اخلاقی را فقط باید از خداوند انتظار داشت. اما قانون اساسی‌ای که هستی و صورت آن کاملاً متکی بر مبنای تاریخی باشد مورد نظر کانت نیست. به گفته خود او، گرچه قانون‌گذار آن، خداوند است اما هنوز یک حکومت خارجی نسبت به ذات عقل لحاظ می‌گردد. در صورتی که کانت در اندیشه حکومتی است که قانون‌گذار آن نسبت به ذات عقل، صرفاً درونی است و انسان را مجاز نمی‌داند که منفعل و منتظر تقدیر و حکمت بالغه برتر بماند. بلکه امید است که تلاش خیرخواهانه انسان، او را به کمال برساند. پس در اینجا است که یک جامعه مشترک المنافع اخلاقی به عنوان کلیسا یا نمادی از شهر خدا لحاظ می‌گردد. «در ارزیابی مک کارتی اینکه، به نظر کانت انسان‌ها باید تلاش کنند تا

جامعه‌ای اخلاقی تشکیل دهند؛ بخشی از ماهیت کلی حقوق اخلاقی است، که نیاز به چنین جامعه‌ای از هم‌گرایی قانون اخلاقی جهانی و واگیری کلی شر بنیادین حاصل می‌شود. این کار واقعیت شر را تغییر نمی‌دهد و تنها توانایی ما را تغییر می‌دهد. چرا که تلاش‌های جمعی برای غلبه بر شر را الزامی می‌داند و این باعث می‌شود که کانت به صراحت وجود کلیسا و کتاب مقدس مسیحیان را توجیه کند. کلیسا می‌شود وسیله‌ای ضروری برای انتقال افراد با ایمان اخلاقی به یک جامعه مشترک اخلاقی و این گزاره باعث تبدیل مجمع افراد اخلاقی به ملت خداوند می‌شود» (Firestone & Jacobs, 2008, p 18).

پس کلیسای مورد نظر کانت برای حفظ حیات خود در طی وصول به دین اخلاقی ناب به تأیید و تصدیق کتاب مقدس نیازمند است. اما مقام و موقعیت مفسر آن برای شناخت واقعی و منشأ الهی، نه به عقل نیاز دارد و نه به تحقیق، بلکه فقط به یک حس درونی نیازمند است. فعالیت اصل خیر در وجود نوع انسان به‌عنوان یک جامعه مشترک المنافع تحت قوانین فضیلت، قدرت و حکومتی ایجاد می‌کند که به‌طور کامل بر اصل شر غلبه یابد و به موجب آن صلح دائم در جهان، تحقق پیدا کند. «در حقیقت کانت به نوعی از برترین خیر قابل اجرا بر روی زمین به شکل یک جامعه پیش‌روی انسان سخن می‌گوید که به نحوی اخلاقی است. این اجتماع بدین گونه اخلاقی خواهد بود که اعضای آن نیازی به قوانین خارجی ندارند تا از این قوانین اخلاقی اطاعت کنند. این یک جمهوری جهانی (Universal republic) براساس قوانین فضیلت است» (Byrne, 2007, p 106).

۸. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

کانت در دین در محدوده عقل تنها برای ورود به بحث اصلی خود یعنی همان دین عقلانی ناب، از مقوله دوگانه خیر و شر آغاز می‌کند. او با قبول اخبار تاریخی از کتاب مقدس معتقد است که

سرآغاز حرکت جهان از خیر است و زندگی در جامعه موجودات آسمانی جریان داشته، اما این حیات سعادت‌مندانه که از آن به‌عنوان عصر طلایی یاد می‌کند، با فروافتادن انسان در مرداب شر رو به نابودی گذاشته است. وی به دنبال یک روش غیرتجربی برای یافتن اساس سرشت آدمی است. کانت انسان را موجودی عاقل می‌داند و پایه و اساس این نوع موجود را اختیار و آزادی او قلمداد می‌کند که زمینه درون‌ذهنی آن اراده است و این امر وجه ممیزه انسان با سایر موجودات دانسته می‌شود. پس در این راستا ابتدا پایه و اساس خیر و سپس تمایل به شر را در طبیعت انسان و اکاوی می‌کند. سپس مفهوم شر را به دلیل شأن اخلاقی، متعلق به عناصر انسانی در وجود انسان می‌داند و نه عوامل احساسی که متعلق به عناصر حیوانی است. او منشأ شر اخلاقی را در گناه نخستین حضرت آدم و هبوط او، مطابق متن کتاب مقدس نکوهش می‌کند و معتقد است که به موجب خصلت اخلاقی انسان، قانون اخلاقی در وجود انسان نهاده شده است و از این جهت اخلاقاً یک موجود خیر است. ولی اگر انگیزه‌های حسی را برای تعیین اراده، تنها اصل رفتاری خود بپذیرد، موجودی اخلاقاً شرور خواهد بود؛ در نتیجه انسان را مسئول شأن اخلاقی خویش می‌داند. کانت در ادامه به مقوله فضیلت پرداخته و به کیفیت تأثیر فلسفه اخلاق در فلسفه دین اشاره می‌کند. وی دو ادعای حقانی در مورد حاکمیت بر وجود انسان را بررسی می‌کند: یکی ادعای اصل خیر و دیگری ادعای اصل شر. در بخش ادعای حقانی اصل خیر به معنای مشخص آن می‌پردازد و سپس واقعیت برون‌ذهنی آن را مشخص می‌کند و در نهایت مشکلات مقابل واقعیت این معنا و راه‌حل‌های آن را بررسی می‌کند و در بخش بعد ادعای حقانی اصل شر را به کمک کتاب مقدس بیان می‌کند و از داستان‌های آن بهره می‌برد و معتقد است که این حکومت شر بود که در مقابله با اصل خیر تمام فرزندان آدم را مغلوب خود کرد. کانت اصل خیر را یک استعداد بنیادی در انسان می‌داند، در حالی که علت شرارت را در وجود او فعال

می‌یابد. این بدین معنی است که اصل خیر در وجود انسان باید رشد کند و همواره با علت شرارت در مبارزه و نزاع قرار گیرد.

او بر آن است که بزرگ‌ترین سود مبارزه علیه شر به کمک هدایت خیر، رها شدن از حاکمیت و سلطه شر است و بر اساس گفته‌های انجیل، پاداش فرد پیروز در این مبارزه، آزادی، خلاصی از اسارت گناه و زندگی با صداقت است. به عقیده وی انسان همواره در معرض حملات شر قرار دارد و این وضعیتی است خطرناک. پس او برای رفع این مسئله آنهم در بعد اجتماعی به وضعیت‌های چهارگانه جامعه در حالات طبیعی و سیاسی آن می‌پردازد. او با ناکارآمد دانستن جامعه سیاسی در بعد اخلاقی، آن را نمی‌پذیرد و همچنین به خروج از وضعیت طبیعی قائل می‌شود و تشکیل جامعه مشترک المنافع اخلاقی را بهترین وضعیت اجتماعی می‌داند. البته وسیله رسیدن به آن را دین و حیانی و کلیسای مرئی قرار می‌دهد که البته با رشد و بلوغ اخلاق در طول تاریخ زمینه انتقال تدریجی آن به دین اخلاقی مهیا می‌شود و امت الهی شکل می‌گیرد. وی سپس با گزارشی تاریخی، دین یهود را آیین قلمداد کرده و دین مسیحیت را تنها دین مناسب برای زمینه‌سازی دین اخلاقی ناب می‌داند و در پایان تنها کشاکش اصلی تاریخ را نزاع میان دین تاریخی و دین اخلاقی بیان می‌کند. کانت در نظام نوین اخلاقی خویش نه تنها اخلاق را مبنا قرار داده و دین را بدان متکی می‌کند، بلکه دین را عامل قوت بخشیدن به اخلاق نیز می‌داند. وی بیش از آنکه به بعد تبعیدی در دین نظر داشته باشد به اصل آزادی و استقلال اراده انسان می‌پردازد. او با نگرشی پارادوکسی نسبت به ایمان تاریخی، گاهی اوقات آن را ناکارآمد و بی‌فایده برمی‌شمرد و در عین حال در جایی دیگر آن را ابزار تحقق ایمان دینی ناب معرفی می‌کند.

در مقام نقد رویکرد کانت به دین و اخلاق اینگونه می‌توان گفت که او می‌خواهد جامعه‌ای بسازد که در کنار اینکه نیات افراد، مطابق با اصول اخلاقی باشد و هر فعل خیری تنها برای خود

بررسی تلقی کانت از دین و اخلاق... / مرضیه محمدپور؛ محمد رعایت چهرمی ۲۰۱

آن فعل انجام شود و نه اغراض دیگر، به اصل اختیار انسان نیز لطمه‌ای وارد نگردد؛ حال آنکه هیچ وسیله‌ای برای اندازه‌گیری میزان نیت خیر و شر افراد، در دسترس نیست و اساساً همه افراد نوع بشر به سمت اصل خیر رهسپار نخواهند شد. همچنین اینکه در بعد اجتماعی حتی بر سر افعال خیر تضاد منافع وجود دارد. پس شاید بتوان به‌طور نظری نوعی جامعه اخلاقی را پیشنهاد داد که اعضای آن اخلاقی زندگی کنند، اما به لحاظ عملی و مصداقی این نظام نوین اندیشه اخلاقی کانت غیر کاربردی است و حتی اگر هم در گذر تاریخی به بلوغ و تکامل اخلاقی انسان امیدوار باشیم با تشکیل آن فاصله زیادی داریم. همان‌طور که با وجود گذشتن حدود دو قرن از طرح آراء کانت در این زمینه بشر نه تنها شاهد تشکیل چنین جامعه‌ای نبوده است بلکه با گذر زمان، رسیدن به چنین جامعه‌ای دست نیافتنی‌تر می‌نماید.

به‌طور کلی اخلاق به خاطر محدودیت‌های انسانی چه به لحاظ طبیعی یعنی همان تمایل به شر و چه به لحاظ اجتماعی یعنی هدایت همه اراده‌ها به سمت خیر، آنهم با توجه به وجود اختیار در انسان به‌طور محض و کامل قابل اجرا نیست. در هر حال بدبینی کانت به جای آنکه منجر به عقب‌نشینی مسئولیت فردی شود، منجر به مشارکت اجتماعی می‌گردد. از آن‌جا که نه تنها استعداد خیر در طبیعت انسان بازشناسی می‌گردد بلکه جمهور اراده‌ها را برای شکوفایی استعداد خیر تحریک می‌کند، چرا که مزایای تحقق خیر و معایب غالب شدن شر در بعد اجتماعی به‌طور واضح تشریح شده است. جامعه اخلاقی کانت در تلاش است تا ساختار حساسیت اخلاقی را بهبود بخشد و شرایطی را کاهش دهد که موجب ترس و وحشت می‌شود. به این معنا فلسفه اخلاقی کانت بیش از هر فلسفه دیگری درگیر اجتماع است. از منظر دیگر اگر کانت وجود خداوند را در نظام اخلاقی خود پررنگ‌تر قرار داده بود، باعث می‌شد انجام تکالیف از ضمانت اجرایی

بیشتری برخوردار می‌گشت در صورتی که کانت از این ویژگی تعبد استفاده نکرده و عملاً جایگاهی برای آن قرار نداده است.

منابع

- اترک، حسین (۱۳۹۲)، وظیفه‌گرایی اخلاق کانت، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.
- حاجتی شورکی، سیدمحمد و عارفی، عباس (۱۳۹۳)، «وظیفه‌گرایی اخلاق کانت در بوته نقد و بررسی»، معرفت اخلاقی، شماره ۱، صص ۳۶-۱۷.
- شریفی، عنایت الله (۱۳۸۹)، «کارکردهای دین در اخلاق»، قیسات، شماره ۵۶، صص ۵۱-۷۸.
- فنایی، هادی (۱۳۸۶)، «تحلیل و بررسی وابستگی اخلاق به دین»، اندیشه نوین دینی، شماره ۱۰، صص ۱۷۲-۱۴۹.
- قربانی، قدرت الله (۱۳۸۴)، «انسانی شدن علم و دین در فلسفه کانت»، پژوهش‌نامه فلسفه دین، شماره ۵، صص ۱۷۲-۱۴۵.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۹۱)، دین در محدوده عقل تنها، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، انتشارات نقش و نگار، تهران، چاپ سوم.
- محمدرضایی، محمد (۱۳۷۹)، تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- محمودی، سیدعلی (۱۳۸۳)، فلسفه سیاسی کانت، نشر نگاه معاصر، تهران.
- یاسپرس، کارل (۱۳۷۲)، کانت، ترجمه میرعبدالحسین نقیب‌زاده، نشر کتابخانه طهوری، تهران.
- Anderson, Pamela Sue & Bell, Jordan (2010), Kant and Theology, Published by T&T Clark International.
- Byrne, Peter (2007), Kant on God. Ashget e-book.

بررسی تلقی کانت از دین و اخلاق... / مرضیه محمدپور؛ محمد رعایت جهرمی ۲۰۳

- Davidovich, Adina (1994), How to Read Religion within the limits of Reason Alone, Kant Studien 85 Cambridge/ Massachusetts, pp: 1-1
- Fee, , sss s . & Jac, , nnnn2008nln Deeeeee ff Kasss s eiigmnq Indiana University Press
- Kant, Immanuel (1978), Lectures on Philosophical Theology, Translated by Allen, W. Wood, and Gertrude, M. Clark, Cornell University Press.
- Kant, Immanuel (2001), Religion and Rational Theology, Cambridge; New York: Cambridge University Press.
- Muchnik, Pablo Anderson & Sharon, Anderson-dddd d2010dd aa ssss Anatomy of Evil, Cambridge University Press.
- Palmquist, Stephen, R. (2000), Kant's Critical Religion, published by Ashgate Publishing Ltd Gower House.
- W. Wood, Allen, (1978), Kant's Rational Theology, Cornell University Press.



۲۰۴ پژوهش‌های مابعدالطبیعی، سال اول، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی